

من از قطعنامه متولد شدم!

به بهانه سال روز انتشار کتاب آیات شیطانی در چهارم مهر ماه ۱۳۶۷

ریحانه شاکر

«أَنَا لَه وَ أَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ»

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب «آیات شیطانی» که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس که در این راه کشته شود، شهید است ان شاء الله...

روح الله الموسوی الخمينی

۲۹ بهمن ۱۳۶۷ / ۱۱ رجب ۱۴۰۹

وقتی حکم امام صادر شد، همه گفتند، خوشا به حال کسی که این توفیق نصیبش شود.

خیلی‌ها توی ذهن‌شان نقشه ترور سلمان رشدی را کشیدند و به خودشان و طرح‌شان یک صدآفرین هم دادند. اما به راستی چند نفر برای اجرای حکم اقدام عملی کردند؟

تا سال ۱۳۸۳ خیلی‌ها ایمان نمی‌دانستیم که یک جوان شجاع ایرانی هم داشته‌ایم که در سال ۱۳۶۸، تنها چند ماه پس از صدور حکم امام، برای اجرای حکم اقدام کرده است. حالا این که این سکوت پانزده ساله و بایکوت خبری از کجا آب می‌خورده، بماند!

اما حتی بعد از سال ۱۳۸۳ نیز خیلی به این موضوع پرداخته نشد و این شهید هم چنان مظلوم ماند.

شهید ابراهیم عطایی اولین ایرانی‌ای بود که برای اجرای حکم اقدام کرد. دانشجوی جوانی که در میدان پرتلاطم جنگ هم خود را آزموده بود؛ اما مثل بعضی‌ها که فکر می‌کردند دیگر باب شهادت بسته شده و دیگر وظیفه‌ای ندارند و باید دو دستی به دنیا بچسبند، رنگ عوض نکرد. مثل خیلی‌ها میدان را هم برای فرصت‌طلبان خالی نکرد. کمر همت بست تا درس بخواند، اما باز هم راضی نشد. چیز دیگری می‌خواست. به همین دلیل توی یادداشت‌هایش نوشت:

«قطعنامه که پذیرفته شد و آتش‌بست که اعلام شد، من یک‌باره به خودم آمدم، دیدم سفره را برچیده‌اند و نصیب من از روزی شهادت، فقط حسرت است. بعد از خودم پرسیدم که ابراهیم! آیا حقیقتاً در جستجوی شهادت بوده‌ای؟ دیدم که نه. باز از خودم پرسیدم: ابراهیم! اکنون چه؟ آیا آماده دیدار حق هستی؟ و باز پاسخ درونی‌ام حاصلی جز حسرت و اندوه نداشت. دیدم که با تمام وجود به این قفس خاکی چسبیده‌ام و بال و پر پروازم نیست. تعارف با خودم را کنار گذاشتم. دیدم که در این مدت، از شهادت فقط دم می‌زده‌ام؛ اما بارها آن را رد کرده‌ام. دیدم شهادت هدیه‌ای است از طرف خدا که ابتدا باید پذیری، بعد به آن برسی و بدا به حال من! من در جام زهری که امام نوشید، آب حیات یافته بودم و بدا به حال من! من از قطعنامه متولد شدم.»

سیزده، چهارده سال بیشتر نداشت که توی جبهه داوطلبانه رسیدگی به رزمندگانی را که تیغوس گرفته بودند، به عهده گرفت. برای این که کس دیگری دچار این بیماری نشود، حتی نمی‌گذاشت کسی به جادر بهداری نزدیک شود. به قول دوستانش نور بالا میزد، می‌گفتند: «تو آخرش شهید می‌شوی» و او همیشه در جواب می‌گفت: «ما تا انقلاب مهدی زنده‌ایم.»

جنگ که تمام شد، برگشت؛ اما شیمیایی شده بود. نوجوانی‌اش را توی جبهه گذرانده بود و حالا نوزده، بیست سال بیشتر نداشت. شد دانشجوی فلسفه دانشگاه تهران.

«سر کلاس سؤالاتی می‌پرسید که معلوم بود این جوان به یک جاهایی رسیده است. من خودم گاهی می‌ماندم. یک ملاقاتی هم گویا با حضرت آیت الله جوادی آملی داشت. ایشان را هم گویا تحت تأثیر قرار داده بود...» اما ناگهان همه چیز تغییر کرد. کسی که به قول دوستانش شرکت در کلاس را واجب شرعی می‌دانست، حالا چند وقتی بود که سر کلاس حاضر نمی‌شد. به دوستانش جواب سر بالا می‌داد. تیپ و قیافه‌اش، حتی لحن حرف زدنش تغییر کرده بود! تی‌شرت و شلوار لی می‌پوشید! چند باری دور و بر سفارت سوئیس دیده بودندش. به بهانه معالجه شیمیایی‌اش به آلمان رفته بود و از آن‌جا به سفارت انگلستان و سوئیس. دوستانش دیگر این ابراهیم جدید را نمی‌شناختند.

«تقاضای ویزای ویژه کرده بود. گفته بود که حاضر است پناهنده شود و علیه ایران حرف بزند. از طرف سازمان‌های آمریکایی هم حمایت شده بود، از جمله سازمان دیده‌بان حقوق بشر... رئیس یکی از گروهک‌های غیرقانونی در ایران هم او را تأیید کرده بود. به این نتیجه رسیده بودیم که مشکل شخصیتی دارد و قابل بهره‌برداری است.»

این‌ها را کاردار سفارت سوئیس در تهران و در جریان مصاحبه با سی‌ان‌ان می‌گوید. اما این ابراهیم، همان ابراهیم سابق بود. فقط پوست عوض کرده بود.

مادرش می‌گوید:

«یک روز آمد خانه و یک‌راست رفت زیرزمین. نگران‌ش شدم. دنبالش رفتم دیدم بچهام سرش را گذاشته روی مهر و های‌های گریه می‌کند. من هم روی همان پله نشستم و هم پایش گریه کردم... بعد رفت قرآن را برداشت و با ترتیل شروع به خواندن کرد. صدایش یک حزن تازه‌ای داشت. نیم ساعتی قرآن را خواند، بعد آمد سراغ من و سلام کرد. گفتم: «ابراهیم جان! چی شده مادر؟ نصفه جان شدم.»

گفت: «یک از خدا بی‌خبری پیدا شده به قرآن توهین کرده، یک کتاب نوشته به اسم آیات